

## نشست سوم: چگونگی مواجهه با بحران

به نام همراه یاری‌گر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

دوشنبه ۱۵ مهرماه ۱۳۸۷

با نام خدایی که بخشی از وظیفه‌ی روزمره‌اش یاری‌گری و همراهی است و ما نیز با همه‌ی مشکلات و ضعف‌هایی که داریم می‌توانیم مشمول همراهی و یاری‌اش بشویم، بحث را آغاز می‌کنیم؛ من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ. همان‌طور که روی لوح مشاهده می‌کنید، «باب‌بگشا» پررنگ‌تر شده و عنوان اصلی بحث است. نشست اول باب‌بگشا، آغازگاه بود، نشست دوم، خدا در وضع موجود و نشست سوم هم، چگونگی مواجهه با بحران.

ذیل عنوان کلان «باب‌بگشا» سو تبتیری وجود دارد که چهار عنصر در آن موجود است؛

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

یعنی رابطه‌ای نه تاکتیکی، نه با شیله و پپله، نه از سر هوس، نه سه‌کنجی و نه موردی. به عبارتی رفاقت مستمر. در این بحث می‌خواهیم دریابیم که می‌شود چنین رفاقتی با او پیش گرفت.

\*\*\*

۷ بحث اول؛ آغازگاه

۷ بحث دوم؛ خدا در وضع موجود

۷ بحث سوم؛ چگونگی مواجهه با بحران

بحث اول به مقدمات و چرایی‌ها اختصاص یافت:

۷ آغاز از پرسش‌ها، تشکیک‌ها، چندوچون‌ها و زمزمه‌های درون

(حیرانی؟ محکوم بی‌حامی؟ زیست دوری؟ خدا؛ اهل اعتنا؟)

در جلسه‌ی اول عنوان شد که آیا ما به عنوان یک انسان در این عالم حیرانیم؟ محکوم بی‌حامی هستیم؟ زیست‌مان دوری است؟ یک سیکل معیوب را تجربه می‌کنیم؟ و اساساً آیا خدایی که در مخیله‌ی ماست، اهل اعتنا به ما هست؟ یا نه؛ مشغله‌اش آن قدر زیاد است و یا ما این قدر حقیر هستیم که اعتنایی به ما نمی‌کند؟

بحث اول با این گزاره به پایان رسید که ما در زندگی روزمره با تعارف‌های متعددی مواجه هستیم و با هر کدام به گونه‌ای برخورد می‌کنیم. یک تعارف هم تعارفِ خداست: «مرا بخوانید؛ مرا بخوانید». ببینیم این تعارف چقدر اعتبار و پشتوانه دارد. همان‌طور که خودِ خدا هم در قرآن می‌گوید که کر و کور روی آیات نیفتید. منظور از آیات هم فقط آیاتِ مکتوبِ درونِ کتابِ آخر نیست. آیات به طور کلی به هر چه نشانه، اطلاق می‌شود. خدا در قرآن عنوان می‌کند که بدترین جنبندگان، جنبندگانی هستند که لال و کر و کور روی آیات می‌افتند؛ درست می‌پذیرند یا درست نمی‌پذیرند. پس همه‌ی آیات و نشانه‌ها جدای از اینکه جلوه‌ای از اوست، محل آزمون و محل پرسش و تشکیک نیز هست؛ این حق ماست. حقی است که می‌بایست از آن استفاده کنیم. حال ببینیم این «مرا بخوانید، مرا بخوانید» چقدر پشتوانه تشکیلاتی دارد؟ خدا چقدر پشتوانه تشکیلاتی برای این ادعا دارد؟ نه اینکه بخواهیم خدا را آزمایش کنیم اما می‌خواهیم ببینیم پشتوانه تشکیلاتی این حرف خدا چیست؟ و از طریق این دعوت، چقدر می‌توانیم با او تماس برقرار کنیم؟ بحث جلسه‌ی اول این‌چنین پایان یافت که آیا ما می‌توانیم در نهایت یک راهی برای معاشرت با خدایی که اهل معاشرت است، پیدا کنیم.

در جلسه‌ی دوم در پی آن بودیم که خدا را در وضع موجود جامعه‌مان جستجو کنیم:

✓ در جستجوی خدا در وضع موجود

(جامعه‌کل، حاکمیت، نیروهای فکری - سیاسی،

نیروهای اجتماعی، نسل نو)

پنج سینی و مدار بزرگ تعریف کردیم؛ بزرگ‌ترین سینی که جامعه‌ی کل است، سپس حاکمیت، نیروهای فکری - سیاسی، نیروهای اجتماعی و نهایتاً سینی جدیدی که طلایی است و از دور، به اعتبار نو بودن نسل نو برق می‌زند؛ سینی نسل نو. وقتی این پنج مدار را بررسی کردیم و خدا را در هر یک جستجو کردیم، چنین دریافتیم که:

✓ خدای این دوران؟

نامحسوس	غیرناظر	کوچک مدار
غیرهمذات	نابازدارنده	بیرون از کار

خدایی که کوچک مدار است؛ مدار کوچکی دارد و مبسوط‌الید نیست و نمی‌تواند زیاد عرض اندام کند. بیرون از کار است، بیرون از پروژه هاست، بیرون از پروسه هاست، در کارهای فردی و جمعی ما ظهور و بروز ندارد و غایب است. غیر ناظر است، نه ناظر حاکمیت، نه نیروها و نه نسل نو. کسی احساس نمی‌کند تحت نظارت و عنایت خداست. حال این خدا که ما نظارتش را حس نمی‌کنیم او هم بازدارنده نیست. یعنی از درون، کنترلی بر ما ندارد و ساختارمان به گونه‌ای نیست که زمینه را برای کنترل دقیق او و نگهدارندگی‌اش فراهم کنیم. خدا نامحسوس است؛ یعنی این قدر که محسوسات را لمس می‌کنیم، به خصوص محسوساتی که علقه‌مان به آن‌هاست و به آن‌ها حساسیت داریم، خدا جلوی چشم ما نیست و نامحسوس است. نهایتاً خدا در این دوران غیرهمذات است. به این مفهوم که ما با بخشی از پدیده‌های پیرامونمان حس همذاتی می‌کنیم ولی با خدا که می‌تواند در درون ما بوده و رابطه‌ای وجودی با ما داشته باشد، این حس همذاتی وجود ندارد.

بحث جلسه‌ی قبل را اینگونه جلو آمدم و تمام کردیم که بحران جامعه‌ی ما اکنون چند وجهی است:

روحی

روانی

عقیدتی

انگاره‌ای] که متفاوت است با ایدئولوژی و عقیده]

اخلاقی

فرجامی

و در مغز این بحران چند وجهی، خود خداست:

✓ مغز بحران؛

بحران شناخت خدا

بحران جایگاه خدا

بحران رابطه با خدا

به این مفهوم که جامعه‌ی ما روی خود خدا بحران دارد؛ بحران در شناخت خدا یا بحران معرفتی. بحران روی جایگاه خدا و ربط او با هستی. و بالاخره بحران روی رابطه برقرار کردن با خدا. این رابطه قفل شده است. به قول مولوی کلیدی هم وجود ندارد که رزوه‌ای داشته باشد که آن رزوه بتواند قفل را باز کند. همه، قفل را در انسداد سیاسی مینند، در مساله‌ی هسته‌ای می‌بینند، در مساله‌ی ترافیک می‌بینند، در مساله‌ی سیاست خارجی می‌بینند، در مساله‌ی اقتصاد و انحلال سازمان برنامه و تحقیر بانک مرکزی و از محور انداختن مرکز آمار و... می‌بینند. این‌ها وجوهی از بحران است اما وجه اصلی و بنیادین خیلی مورد عنایت نیست. و این بحران، بحران معرفتی، بحران جایگاه و بحران رابطه‌ای است که عنوان شد. حال محصول نهایی و میوه این بحران در جامعه‌ی ما چیست:

✓میوه بحران؛

#### جدایی از هستی

##### عضو فعال هستی نبودن

همه‌ی پروسه‌ها محصول و ثمر دارند؛ همه‌ی پروسه‌ها گل می‌دهند. این‌طور نیست که فقط پروسه‌های اعتلایی دستاورد و ارمغان داشته باشند. پروسه‌های غیر اعتلایی هم ارمغان و دستاورد هم جنس خودشان را دارند. میوه‌ی بحران کنونی جامعه‌ی ایران که ما هم جزیی از آن هستیم این است که از هستی جدا شده‌ایم. نشاط و عشق و انرژی‌ای که در هستی است در خودمان و در جامعه‌ی کل نمی‌یابیم و به عبارتی عضو فعال هستی نیستیم.

به رقم بحرانی که با آن زیست می‌کنیم و خیلی هم احتیاج به مطالعه ندارد و فقط ذهن را بایست مرتب کرد، اما به همین شرایط بحرانی، یک تبصره می‌زنیم:

یک تبصره؛

*ما بحران داریم/ اما در جستجوی مسیر برون‌رفتیم*

پدران ما، انسانهایی که چوب دو امدادی تاریخ را به دست ما رسانده‌اند این سنت را داشته‌اند که در بحران اتراق نکردند و منزل نگزیدند. از آن بیرون آمدند و به نسبتی که رویارویی‌شان با بحران قانون‌مند بوده است، توفیق یافته و انرژی موجود در هستی به آن‌ها و انرژی بخشیده و معضلات‌شان را رو به حل برده است.

بحث امروز ما چگونگی مواجهه با بحرانی است که جلسه‌ی قبل به طور مبسوط به آن پرداختیم.

چگونگی مواجهه با بحران؛

✓ گونه‌های انسانی

✓ تدبیر خدا

خدا هیچ‌گاه بحران نداشته است. به این علت بحران نداشته است که مظهر انسجام است. جهانی که خلق کرده منسجم است. خلق یک پدیده‌ی منسجم هم امکان پذیر نیست مگر اینکه خالق خودش منسجم باشد. پس خدا بحران ندارد اما ببینیم خدا با بحران‌های انسان چگونه برخورد کرده و چه تدبیری و چه روشی و چه متدی و چه مسیر برون رفتی را پیش رو گذاشته است.

اول به سراغ گونه‌های انسانی برویم. این‌طور نیست که فقط ما دچار بحران شده باشیم. قبل از ما هم در ایران و هم در دیگر جهان بحران وجود داشته است؛ بحرانها تک وجهی بوده، دو وجهی بوده، مثلث وجهی بوده، مربع وجهی بوده و یا مثل بحران دوران ما متعدد وجهی بوده است. انواع برخوردهایی را که پیشینیان ما و یا هم عصران ما با بحران داشته اند، می‌توان به پنج حوزه تقسیم کرد:

گونه‌های انسانی مواجهه با بحران؛

- |                      |   |   |
|----------------------|---|---|
| زیست در بحران        | ← | (۱) بی‌اعتنایی - بی‌تفاوتی؛ مسکوت‌گذاری         |
| فرار صوری از بحران   | ← | (۲) فرافکنی؛ محافظه‌کاری                        |
| توهم خروج از بحران   | ← | (۳) عبور شتابناک؛ عبور از مبنا                  |
| فاصله‌گیری با بحران  | ← | (۴) تحلیل شرایط؛ تحلیل خود                      |
| <u>خروج از بحران</u> | ← | <u>(۵) تحلیل خود؛ تحلیل شرایط؛ راه برون‌رفت</u> |

گونه اول: بی‌اعتنایی - بی‌تفاوتی؛ مسکوت‌گذاری ← زیست در بحران

در این گونه علی‌رغم اینکه بحران را می‌بینیم به آن بی‌اعتنایییم، بی‌تفاوتیم و آنرا مسکوت می‌گذاریم. فکر می‌کنیم می‌توان آن را در حساب ذخیره حبس کرد. در حالی که بحران هم دینامیسم خاص خودش را داراست. هیچ پدیده‌ای در این جهان حبس نمی‌شود. فقط کسانی که در قدرت هستند فکر می‌کنند می‌توانند پدیده‌ها را محبوس کنند غافل از اینکه

پدیده محبوس دینامیسم خاص خودش را دارد. شاید پدیده‌ای که محبوس می‌شود دینامیسمش از دینامیسم دوران آزادی و عدم تقیدش بیشتر باشد. این گونه، وضعیت حال عام جامعه‌ی ماست. ما با بحران‌های متعدد مواجهیم. با برخی از بحران‌ها از صبح که بیرون می‌آییم مواجهیم. بحرانی هم که به آن تحت عنوان بحران معرفتی، بحران جایگاه، بحران رابطه اشاره شد، اکنون بحران هم نیروها، هم حاکمیت، هم نسل نوست و همه در بحران شناخت، جایگاه و برقراری رابطه با خدا می‌زییم اما به آن بی‌اعتنائیم، بی‌تفاوتیم و مسکوتش می‌گذاریم. اگر مجموعه نیروهای ما اعم از حاکمیت، نیروهای فکری - سیاسی، نیروهای اجتماعی و نسل نو با بحران‌ها درگیر می‌شدند، وضعیت این چنین نبود - بالاخره ویژگی انسان که فقط فرار از بحران نیست، انسانهایی که مدارها را یک به یک پشت سر می‌گذارند و منشاء و مادر تحولات در خود و جامعه می‌شوند، انسانهایی هستند که بخشی از زندگی روزمره‌شان را در اصطکاک با بحرانها سر می‌کنند، برایش وقت فکری و تشکیلاتی می‌گذارند، آمادگی لازم را پیدا می‌کنند و با برنامه با آن مواجه می‌شوند - وضعیت جامعه‌ی ما مطمئناً اینگونه نبوده است. اما حال این گونه نیست و عموماً عادت کرده‌ایم در بحران زیست کنیم. همه به نوعی در زیست با بحران خو گرفته‌ایم. مثال، مثال خوبی نیست اما واقعی است؛ گاه‌آ پیش می‌آید بیرون از خانه، همه‌ی ما نیاز به استفاده از آبریزگاه‌های عمومی پیدا می‌کنیم. وقتی از کنارش رد می‌شویم و فضا و بویی که از آنجا بیرون می‌آید را استشمام می‌کنیم، با خودمان می‌گوییم که غیر ممکن است ما چنین مکانی برویم. غیر ممکن است که در این فضا و اتمسفر حتی برای رفع حاجت بتوانیم ورود و خروج داشته باشیم. اما وقتی آنجا می‌رویم بعد از ۳۰ تا ۶۰ ثانیه با این محیط هم فضا می‌شویم و برایمان عادی می‌شود و دیگر این تصور را نداریم که ما نمی‌توانستیم به آن وارد شویم. ما به اجبار وارد آن شده‌ایم و با آن انس گرفته‌ایم. الان این وضعیت، وضعیت جامعه‌ی ماست. هیچ چیز سر جای خودش نیست و همه چیز به هم ریخته است، همه چیز آشفته است و سامانی وجود ندارد:

عدل چبود، وضع اندر موضعی      ظلم چبود، وضع در ناموضعش

الان همه چیز ریخت و پاش شده و هیچ چیز سر جای خودش قرار ندارد. اما به این چیدمان آشفته، بی‌نظم و غبارآلود، کسی اعتنا نمی‌کند. بدین ترتیب، گونه‌ی اول، وضعیت خود ماست؛ وضعیت جامعه‌ی ماست.

### گونه دوم: فرافکنی؛ محافظه‌کاری ← فرار صوری از بحران

در این گونه، بحران را از خودمان دور می‌کنیم و محافظه‌کاری پیشه می‌کنیم. برخلاف خدا که محافظه‌کار نیست و بسیار بسیار رادیکال است و روی موجودی که رو به انحطاط می‌رود مواضع جدی و تاریخی دارد، طیفی از انسانها محافظه‌کارانه بحران را بیرون از خودشان می‌رانند. محافظه‌کاری به این معنا که توان و حوصله اصطکاک با بحران را ندارند. این گونه را در دوران اصلاحات تجربه کردیم. از سال ۸۰ بحران اصلاحات شروع شد ولی نیروهای پیش‌برنده اصلاحات توجهی به آن نکردند. به آخر دوران اصلاحات یعنی ۸۴ رسیدند و حال از آن واقعه بیش از سه سال می‌گذرد اما ما تاکنون جمع‌بندی ویژه‌ای ندیدیم. گاهی جمع‌بندی‌هایی صورت می‌گیرد اما همگی فرافکنانه است. همی شرایط به راست ضد اصلاحات ایران پاس داده می‌شود. بلی، آن‌ها هستند و بوده‌اند و از این به بعد هم خواهند بود ولی جدا از این فرافکنی، خود این نیروها چه سیری را طی کردند. در اینجا است که محافظه‌کاری پیشه می‌شود. در حقیقت کسی جسارت رفتن سراغ خودش را ندارد. محافظه‌کاری فقط این نیست که ما سراغ نیروی مقابل نرویم و با پدیده‌های بیرون از خودمان در نیفتیم و درگیر نشویم. جریان اصلاحات هم به همین ترتیب. ببینید دوباره برای حضور در قدرت خیز برداشته است. آیا آن ۸ سالی که در قدرت بودند و بخشی از امکانات را هم در اختیار داشتند، آن ۸ سال جمع‌بندی شد؟ آن هشت سال که عنوان می‌شود - حال به غلو یا بی‌غلو - هر نه روز یک بحران جدی وجود داشته است - اگر این نه روز را در هشت سال ضرب کنیم، اندازه این سالن از کف تا به سقف بحران بوده است - آیا این بحران‌های تو در تو، پیچ در پیچ تحلیل شده‌اند؟ اصلاح طلبان تحلیل نکردند و باز می‌خواهند همان سیکل سابق را آغاز کنند؛ سیکلی که طبیعتاً دوباره به فرجام ناقص الخلقه‌ی خودش می‌رسد. پس فرافکنی به این مفهوم است که همی کاستی‌ها به فشاری که جریان راست روی اصلاح طلبان آورده است پاس داده شود. این نوع آدرس دادن از نوع آدرس دادن کوچه و خیابان است. شما دنبال برخی از آدرس‌ها هستی، این قدر به شما آدرس غلط می‌دهند (خصوصاً در اصفهان این‌طور است)، که آخر سر از رسیدن به مقصد پشیمان و منصرف می‌شوی. الان هم از آن ۸ سال، جمع‌بندی‌ای ارائه نشده و نوع مواجهه با بحران مشخص نیست و این قدر آدرس

این راسته و این دکان و آن پاساژ و... داده شده است که نوعاً پاس به تماشاچی هاست نه پاسی که به فرد برسد و او را جلو ببرد. گونه دوم در حقیقت فرار صوری از بحران است. مدتی است جریانی که از قدرت بیرون رفت عنوان می‌کند که ما می‌خواهیم به قدرت بازگردیم. حال جامعه حق دارد بپرسد که جمع‌بندی‌تان چیست؛ آن بحرانهایی که ترسیم می‌کردید و ۸۰ تا ۸۴ کلاً جریان را فلج کرد این بار اگر وارد قدرت شدید چطور می‌خواهید عبور کنید؟ پدیده‌ی مقابل که همان پدیده است، شما چه هستید؟ هفته‌ی پیش عنوان شده است که اگر ما سر کار بیاییم دو ساله خراب کاری‌های اقتصادی احمدی نژاد را پاک می‌کنیم. در حالی که این ادعای بزرگی است و پیش نیاز آن جمع‌بندی درون‌گرا از همان هشت سال است.

### گونه سوم: عبور شتابناک؛ عبور از مبنا ← توهم خروج از بحران

در این نوع برخورد، بحران بمانند مه غلیظ تلقی می‌شود که می‌خواهیم بدویم و از آن بیرون رویم. به نسبتی که از خود بحران سریع عبور می‌کنیم، از مبناي آن بحران هم سریع می‌گذریم. در این گونه، انسان بحران را می‌پذیرد یعنی شرایط او را مجبور می‌کند که بحران را بپذیرد اما به سرعت از آن رد می‌شود و در حقیقت از مبنا عبور می‌کند. مثل اتفاقی که سال ۵۴ افتاد. اتفاق سال ۵۴، اتفاق ویژه‌ای بود. هم دردناک بود و جای کاش و آه و افسوس باقی گذاشت و هم جریان تاریخی و سترگ ایران را به سیری دیگر رهنمون کرد ولی مجموع کسانی که در سیر ۵۴ بودند آن بحران را خوب حلاجی نکردند. حلاجی یعنی پنبه زنی؛ با در آوردن تار و پود مساله. این کار در مورد ضربه ۵۴ صورت نگرفت. چون در بحران ۵۴ با مبنا برخورد نشد و چنین تحلیل شد که گویی جریانی از بیرون آمده و به سازمان ضربه زده و رفته است. مبنا که علت درونی است، اصل فرض نشد. چون این تحلیل صورت نگرفت الان در سطح بزرگتر و ملی، سفره‌ی ۵۴ باز شده است. اگر ضربه ۵۴ در سالی که اتفاق افتاد فقط درون یک تشکیلات بود و تشعشعش فقط نیروهای ملی و مذهبی مبارز را تحت تاثیر قرار داد، حال اتفاق ۵۴ در کل ایران رخ داده است. اتفاق صورتش ساده بود اما سیری طی شد تا این صورت ساده عیان شد. اتفاق این بود که طیفی که اقلیت بودند و رو به اکثریت شدند، مذهبی بودند و پاک باخته بودند به این رسیدند که این قرآن و خدا پیش برنده نیست. ذهن‌شان هم معطوف به جهان بود. در



آن زمان در جهان مثل الان که لیبرالیسم جریان غالب است، آن موقع مارکسیسم جریان غالب بود. گفتند مارکسیسم، علم مبارزه است و قاعده‌ای و روشی دارد، مدتی دارد، چهار اصل دیالکتیکی دارد (تاثیر متقابل، حرکت، موتاسیون و سیراز کم به کیف) مساله حل می‌کند و نیمی از جهان را هم فتح کرده است و خیلی هم مثل قرآن تفسیر پذیر نیست که هر کس آن را می‌خواند تفسیری از آن می‌دهد. آن سیر به اینجا رسید که وقتی می‌توانیم بدون کتاب، بدون وحی، بدون خدا مبارزه کنیم چه دلیلی دارد که خدا را یدک بکشیم. الان انگاره ۵۴ تیراژ خورده است و در همه‌ی جامعه‌ی روشنفکری ضرب شده است و در نسل نو هم سرایت کرده است. اگر آن موقع نظر طیف مسلح مخفی در یک خانه‌ی تیمی شعاع باز کرد و بعد به زندان‌ها رفت و نیروهای مذهبی ایران را درگیر خودش کرد، حال کتاب ۵۴ باز باز و پر تیراژترین کتاب دوره است. آن دوره با این سیر برخورد جدی صورت نگرفت تا سر باز کرد، سر باز کرد، سر باز کرد و به اینجا رسید. نیروهایی که سابق خط امامی بودند و حال مدرن شده‌اند آن‌ها هم به نوعی سیر ۵۴ را طی کردند. سنتی‌های دهه‌ی شصت که در پروسه‌های دهه‌ی شصت شرکت داشتند، به همان ترتیب که صورت را تیغ می‌اندازند، سابقه را هم تیغ می‌اندازند؛ گویی هیچ سابقه‌ای نداشته‌اند. آن‌ها نیز سیر ۵۴ را به نوعی طی کرده‌اند. منتها آوار ۵۴ تنها روی سر ۵۲ تا ۵۴‌های خراب می‌شود که بحران دار شدند. خود آن‌ها بحران را حلاجی نکردند، نیروها هم حلاجی نکردند، آرام آرام کل جامعه‌ی روشنفکری مذهبی می‌روند تا به سیر ۵۴ تمام و کمال مبتلا شوند. منتها الان یک مارکسیسم مهاجم دینامیک و زنده‌ای وجود ندارد و به قول دوستان باد به بادبان لیبرالیسم نو می‌وزد و الان همه مرعوب لیبرالیسم نو هستند. تا این حد که بخشی از روشنفکرها تصریح می‌کنند که مساله ایران را هم همین لیبرالیسم نو باید حل کند و الگوی افغانستان و عراق الگوی خوبی است و چه دلیلی دارد که مبارزه درون جوش باشد. چه دلیلی دارد که اتفاقات از درون جامعه‌ی ما متبلور شود. آمریکا که صاحب برترین تکنولوژی و توانایی است بیاید و مساله‌ی ایران را حل کند. این ناشی از عبور از مبناست. در ۵۴ عبور شتابناکی از یک مساله فکری و معرفتی صورت گرفت. عبوری تشکیلاتی مثل آفساید گیری. در مواقعی فشار تیم مقابل این قدر زیاد است که تیم دست به آفسایدگیری می‌زند اما با آفسایدگیری مساله حل نمی‌شود. این عبور شتابناک مثل آفسایدگیری است که مساله‌ای حل نمی‌کند. عبور شتابناک و عبور از مبنای توهم عبور

از بحران است. کما اینکه مساله ۵۴ از بحران خارج نشد و هم اینک جامعه‌ی روشنفکری ما را در نور دیده است.

### گونه چهارم: تحلیل شرایط؛ تحلیل خود ← فاصله‌گیری با بحران

انسانهایی هستند که در مواجهه با بحران، شرایط را تحلیل می‌کنند و خودشان را هم تحلیل می‌کنند اما اول شرایط و بیرون از خودشان را تحلیل می‌کنند و به نوعی، مبنا را بیرون فرض کرده و درون را فرع تلقی می‌کنند. این گونه را می‌توانیم به تحلیل حزب توده از شرایط بعد از کودتا که یک بحران همه‌گیر بود مطابقت دهیم. افسردگی و فضای سنگین بعد از کودتا، زیر تیغ رفتن آرمان دارها، تبعید مصدق، لگدکوب شدن دستاوردهای نهضت ملی با آمدن کنسرسیوم و انعقاد قراردادهای... ویژگی‌های دوران بعد از کودتا بوده است. در حقیقت رمق و نفس جامعه گرفته شد. حزب توده که دست اندرکار فعال طور به طور شدن ایران در آن دوران بود، شرایط را تشخیص نداد و به سهم خود کمک‌کار دگرگون شدن منفی و منحط شرایط شد. یکی دو سال بعد از کودتا خارج از کشور کنگره تشکیل دادند و مجبور شدند با این بحران روبرو بشوند. مدام فرار می‌کردند مثل گزینه فرار صوری از بحران اما بالاخره در سال ۳۶ مجبور شدند رو در روی مساله بنشینند. آن‌ها قبل از اینکه خودشان را تحلیل کنند، شرایط را تحلیل کردند حال آن که می‌بایست خودشان را در اولویت تحلیل قرار می‌دادند. آن‌ها ضمن تحلیل شرایط گفتند ما شرایط را درست نشناختیم و مصدق را که یک نیروی ملی بود در کادر امپریالیسم جای دادیم و بورژوازی ملی در ایران را که می‌توانست در ایران راه گشا باشد در کمپ نیروهای مسلط سرمایه داری بین‌المللی به حساب آوردیم. حزب توده با این روش از بحران فاصله گرفت ولی بحران حل نشد. همان حرکت را بعد از انقلاب در سطح وسیع تری انجام دادند. باز هم ته ذهن‌شان این بود که کل جنبش ملی ایران به کل جنبش کمونیستی بپیوندد. جنبشی که دیگر در دهی هفتاد آن دینامیسم قبلی را هم نداشت. به دلیل اینکه خودشان را اول تحلیل نکردند و تحلیل را بیشتر روی شرایط بردند و خود را مبنا نگرفتند، با بحران فاصله گرفتند. درحقیقت یک دوش سریع گرفتند. انسان به هنگام دوش گرفتن سریع فکر می‌کند از آثار بحران قبلی پاکیزه می‌شود ولی در دوش سریع ذرات آب که از دوش سرازیر می‌شود تنها به بدن انسان بوسه می‌زند. در خزینه‌ی

سابق، آب بخار پوست را باز می‌کرد و از منافذ پوست آب به درون نفوذ می‌کرد - قدیمی‌ها می‌گفتند آب زیر پوستش رفته - در خزینه و در فضای آب گرم و بخار، آب از زیر پوست نفوذ می‌کرد. حال در تحلیل‌ها نمی‌بینی آب زیر پوست کسی باشد. تحلیل‌ها حمام زیر دوش و گربه شور است. دو دقیقه می‌روی و بعد حوله را می‌اندازی و بیرون می‌آیی. نه ریشه‌ی مو با آب انس می‌گیرد، نه منفذی باز می‌شود و نه آبی زیر پوست می‌رود. نوع برخوردی که حزب توده در تحلیل کودتا در ارتباط با خود انجام داد در حقیقت فاصله گرفتن با بحران بود ولی با بحران، جدی و مردانه مواجه نشد.

### گونه پنجم: تحلیل خود؛ تحلیل شرایط؛ راه برون‌رفت ← خروج از بحران

یک گونه‌ی کیفی هم وجود دارد که سنت انسان‌های کیفی است. کاروان بشریت با سنن همین انسان‌های کیفی پیش آمده است. انسان‌هایی که پس از اینکه تحلیل خود و شرایط کرده اند، راه برون رفت نیز پیدا کرده‌اند. در این گونه‌ی آخر همه‌ی عناصر جمع است. درست است که خدا مرتبه‌ی ویژه دارد اما خود انسان هم در حد خود دارای شانی است. انسانهایی که به شان خودشان بها دادند (مستقل از اینکه مذهبی باشند یا نباشند، ایدئولوژیک باشند یا نباشند)، در مواجهه با بحران، خود را خوب تحلیل می‌کنند و شرایط را نیز دقیق بررسی می‌کنند. و راه برون رفتی را ترسیم می‌کنند. در سده اخیر مواردی از این دست بوده است؛ یکی مورد هند، یکی مورد افریقای جنوبی ۱۹۹۰ بود و یکی هم مورد کوبای ۱۹۵۸ بود. به ایران خودمان هم می‌رسیم. روش، روشی بود که با واقعیت هستی منطبق بود. در هستی موجوداتی پایدار مانده‌اند که سر بزنگاه‌های تحول کیفی درک کردند که شرایط در حال تغییر است؛ در خودشان هم زمینه‌هایی برای ماندگاری فراهم کردند و همین شد که ماندند. دایناسورها و فیل‌های ماموت به همین علت نتوانستند بمانند؛ جهان سرعتی می‌شد و دینامیسم جدی‌ای پیدا می‌کرد اما آن‌ها می‌خواستند در رویای موجود ۱۵ متری و چند تُنی خودشان باقی بمانند. دینامیسم جهان را درک نکردند و در مواجهه با تحول جهان فقط عربده کشیدند. فیلم‌هایی که ژاپنی‌ها در مورد گودزیلا ساخته‌اند فیلم‌هایی علمی است. به نوعی روایت تاریخ است به این مفهوم که فعل و انفعالاتی در زمین ایجاد می‌شود و این موجودات دیرینه از خاک بر می‌خیزند و بیرون می‌آیند. تمدن جدیدی را که می‌بینند می‌خواهند آن را به هم بریزند. آسمان خراشها را

خراب می‌کنند، هلی کوپترها را مچاله می‌کنند و با انسانها مثل مورچه رفتار می‌کنند و... این خصلتِ مجموعه موجوداتی است که سنگین وزند و با دینامیسم نوین در جهان نمی‌توانند کنار بیایند. ولی موجوداتی هم بوده‌اند که سنت‌شان، مشابه سنت هستی بوده است. زنبور، نمونه‌ی بسیار جالبی است. کتابی است به نام «داستانِ زندگیِ زنبور». در این کتاب به نظم، سازماندهی و توان تولید زنبور پی می‌بریم. زنبور از اعضای هستی است و لذا یک موجود پایدار است؛ محصولش را هم، همه‌ی جهان می‌خورد. خودش را به هستی تحمیل نکرده اما اعلام می‌کند که من هم موجودی هستم. یا اسب از دیرباز تاریخ در حال تاختن است. موقعی که ما دانش‌آموز بودیم کتابی آمده بود به نام «اسب می‌تازد». ۲۰۰ صفحه بود؛ وسطش را که باز می‌کردی مدام نوشته بود تیکوپ، تیکوپ، تیکوپ. یعنی اسب از دیرباز تاریخ تاخته است؛ خوش نفس؛ عضله دار؛ شاداب و یال دار. انسان از دیدنش لذت می‌برد؛ هم از سواریش و هم از دینامیسمش. حال انسانهایی هم به عنوان اعضای هستی نمایان شده‌اند. انسان‌هایی از نوع گاندی. جامعه‌ی هند، جامعه‌ی بحران زده‌ای بوده است؛ ۳۲۰ میلیون هندی دو قرن پیش تحت اتوریته و مدیریت تحمیلی ۶۸ هزار انگلیسی بوده‌اند. نوع مواجهه‌ی گاندی با بحران نوع کیفی بوده است. وقتی شرایط تحلیل شد، توان خود هم تحلیل شد، در یک بزنگاه که کریستال استعمار انگلستان قابل فروریزی بود، گاندی تلنگر را زد. تلنگر را کی زد؟ زمانی که هم جامعه‌ی مدنی در هند شکل گرفته بود، حزب کنگره یک حزب ۳۰، ۴۰ ساله شده بود، از سوی جهان، مدارای هندی‌ها را پذیرفته بود، استعمار انگلستان هم که در جنگ اول، فرتوت شده بود، در جنگ دوم، فرتوت‌تر شد. این یعنی تحلیل شرایط و تحلیل خود. تلنگر آخر برای خروج از بحران در سال ۱۹۴۷ زده شد. از ۱۹۴۷ تا حال حدود ۶۰ سال می‌گذرد. هندی‌ها یک زندگی متعادلی دارند و در چرخه‌ی هستی شریکند. همین اتفاق در ۱۹۹۰ در افریقای جنوبی افتاد. آنجا بحران به این شکل بود که انسان سیاه، انسان درجه دوم بود و از متن جامعه اخراج شده بود؛ اتوبوس سیاهان هم جدا بود. در پارکها نوشته بودند که ورود سگ و سیاه ممنوع. بحران ویژه‌ای بوده است؛ انسان تحقیر می‌شده است. بحران که فقط، بحران سیاسی و ایدئولوژیک نیست. انسانیت انسان که تحقیر بشود، جدی‌ترین حالت بحران نمایان می‌شود. آنجا هم چند نفری ۳۷، ۳۸ سالی زندان بودند و عمر گذاشتند و مایه گذاشتند. شرایط دگرگون شد؛ خودشان را تحلیل کردند، جهان هم تغییر کرده بود؛

NGOها آمده بودند. در افریقای جنوبی در سرنگونی آپارتاید ۳۰ هزار NGO مشارکت داشتند. انسانی که اهل هستی بود - ماندلا - کوتاه نیامد. ماندلا خیلی آسیب دید ولی کوتاه نیامد و اعتقاد به تغییر داشت. در بزنگاه، تلنگر را به کریستال سفیدپوست‌های نژاد پرست زد و جامعه از بحران خارج شد و الان هم سفیدپوست‌ها و سیاه پوست‌ها زیست مشترک دارند. این یعنی خروج از بحران. در کوبا هم همین اتفاق افتاد؛ با متد خاص خودشان. این سنت در نهضت ملی ایران هم دیده شد. مصدق جمع‌بندی‌های عمومی از گذشته داشت، سپس شرایط دهه‌ی بیست ایران را تحلیل کرد؛ حس کرد شرایط دگرگون می‌شود و این دوران نیاز به آموزش دارد، آموزگار شد. مصدق یک دهه را گذاشت برای کار آموزشی. او هم از بزنگاه فترت انگلستان بعد از جنگ جهانی دوم و رقابت جهانی انگلستان و آمریکا استفاده کرد و نهضت ملی را پیش برد. یک مورد کیفی هم اول دهه‌ی چهل در ایران رخ داد. زمانی که بحران را همه پذیرفته بودند؛ قَدَر قدرتی رژیم شاه و توان سرکوبش که یک بار ۳۲ متجلی شد و یک بار ۴۲. شعار دورانی جبهه‌ی ملی دوم، سیاست صبر و انتظار بود. گاهی صبر و انتظار کوتاه است ولی برای این صبر و انتظار، سقفی هم تعیین نمی‌کردند. خب نیروهای مذهبی هم مثل مهندس بازرگان، معضل‌شان را بیان کردند و گفتند که ما رهبران دوره‌ی جدید نیستیم. همه‌ی جامعه‌ی ایران اعم از مذهبی و غیر مذهبی بحران داشتند. بالاخره یک نسل نویی با معدل ۲۴، ۲۵ ساله پیدا شدند و اول بار گفتند که ما می‌بایست تحلیل شرایط کنیم؛ هم شرایط بیرون و هم شرایط خودمان را. بعد متد آوردند. گفتند شرایط بیرون سخت و سنگین و مرگبار و جان‌کاه است ولی ما هم انسانیم و توان تغییر دهنده‌گی داریم. این یک تبصره. در تبصره‌ی دوم گفتند که ما صلاحیت نداریم اما صلاحیت کسب صلاحیت را داریم. تبصره‌ی سوم اینکه به طور حرفه‌ای وقت گذاشتند و در حد توان خود، جامعه‌ی ایران را به لحاظ تحلیلی و مشی‌ای از بحران خارج کردند.

در بین ۵ گونه‌ای که عنوان شد، گونه‌ی آخر، گونه‌ی کیفی‌تری است. حال گونه‌ی مواجهه‌ی خدا را هم بررسی کنیم بعد ببینیم چه سختی‌هایی، چه مشابهت‌هایی بین الگوی انسانهای فکور و فعال هستی برای خروج از بحران و رهنمود خدا وجود دارد. اگر مشابهتی هست انسان به خودش امیدوار می‌شود.

حال به تدبیر خدا در مواجهه‌ی انسان با بحران می‌رسیم. این بحث نه یک بحث مذهبی و نه یک بحث ایدئولوژیک است. بحث، یک بحث پژوهشی است. در حقیقت، کتاب آخر هم که اسمش قرآن است اعم از اینکه به آن اعتقاد داشته باشیم یا نداشته باشیم؛ بخشی‌اش را غیر تاریخی بدانیم؛ بخشی‌اش را فرا دورانی بدانیم؛ بخشی‌اش را مبشر خشونت بدانیم؛ بخشی‌اش را ضد زن بدانیم؛ بخشی‌اش را ضد حقوق بشر بدانیم؛ هر تحلیلی داشته باشیم بالاخره این کتاب یک منبع پژوهش که هست و در آن متد و روشی موجود است. در این راستا می‌توانیم از این کتاب گزاره‌ای را بگیریم و تحلیل هم بکنیم. تدبیری که می‌خواهیم بررسی کنیم در دوره‌ای بوده که یک بزنگاه تاریخی، اعتقادی و استراتژیک اتفاق افتاده است. آن واقعه تبدیل یک نمونه شده و خدا متدِ برخوردی برای آن تعریف کرده است.

بزنگاه‌ها، معمولاً مفصل‌های تاریخ هستند. تعیین کننده و آغازگاه یک مرحله هستند با وجوه تاریخی، اعتقادی و استراتژیک. وقتی یک پدیده‌ای خیلی بارز و سترگ است و مرجعیت و وزانت پیدا می‌کند، خود تبدیل به نمونه می‌شود؛ نمونه‌ای قابل بررسی. متد هم به مفهوم چارچوب و تسهیل‌گر؛ به مفهوم روش پیش انداز و مهندسی دستیابی است. متد در ایران خیلی گم است. به همین خاطر است که جامعه‌ی ایران عقب مانده است. جوامعی که استارت توسعه‌شان را با ما یا پس از ما زدند - مثل مالزی که ۷۰ سال دیرتر از ما استارت زد - از ما پیش افتادند. این پیشرفت به ژن‌شان بر نمی‌گردد. سازمانده‌ی و مدیریت‌شان، کیفی است اما مهم‌ترین علت تحولات‌شان متد است. قبلاً نشانه‌هایی از متد در ایران ما دیده می‌شده است. اما اینک متد یافت نمی‌شود. متد خیلی شگرف نیست. در ایران ما افرادی بوده‌اند که به سهم خودشان یک متدولوژی آورده‌اند. ما می‌بایست روی متدولوژی سرمایه‌گذاری کنیم. در حدود ۱۱۰ سال پیش در اواخر دوران قاجار یک میرزا باقر درندرونی بوده است که قهرمان ورزش باستانی و برای خودش یلی بوده است. این فرد برای خودش یک متدی داشت به این مفهوم که از طریق مهندسی مشاهده و ثبت مشاهده به دستاورد رسید. او نه درس خوانده بود، نه سواد داشت و فرد خیلی ساده‌ای هم بود؛ ساده زیست، ساده فکر، ساده منش. او ظهرها که از سر کارش بر می‌گشت از قصابی سر راهش یک مقدار استخوان و یک مقدار گوشت و چربی می‌خرید. در خرابه‌ی کنار خانه‌ی خودش دو قفس درست کرده بود. استخوان‌ها را در یک قفس می‌انداخت و چربی و گوشت را هم در قفس دیگر. سگ‌های محل به هوای استخوانها داخل قفس

استخوانها می‌شدند؛ در را قفل می‌کرد. گربه‌های محل هم به هوای گوشت و چربی وارد قفس می‌شدند و در را قفل می‌کرد. سپس دو ساعت به مشاهده می‌نشست. استخوان کم بود و سگ‌ها زیاد؛ گوشت کم بود و گربه‌ها زیاد. با هم درگیر می‌شدند. با هم که درگیر می‌شدند. میزباقر هم نه کاغذی داشت و نه قلمی بلکه ذهنش را فعال می‌کرد و مشاهده می‌کرد و مشاهدات را در ذهنش تجزیه و تحلیل می‌کرد. در کشتی ایران ۳۶۰ فن وجود دارد که ۶۰ مورد آن از فرنگ آمده (از ترکیه، اروپای شرقی و شوروی) که اغلب آن‌ها از فنون کشتی‌فرنگی است که مربوط به بالا تنه است مثل فیتو، سالتو و... ولی ۳۰۰ فن وجود دارد که ایرانی است. این ۳۰۰ فن ایرانی خود به خود به وجود نیامده‌اند. با متدولوژی امثال میزباقر دراندرونی به وجود آمده‌اند. گربه، کت و کولش فعال است و سگ، پاهایش. او فنون پا را از سگ و فنون کت و کول را از گربه گرفت. فنونی که الان در کشتی ایران مثل ایشکل گربه، سنگک، پلنگ افکن، درخت کن، گوسفند انداز و... وجود دارد، محصول همین مشاهدات میزباقر اندرونی هاست. یا میرزا عباس شیشه بر و یا حبیب الله بلور. متدولوژی این‌طور نیست که فقط از عقلا در بیاید بلکه افراد عامی هم می‌توانند متدولوژی در بیاورند. حال مشکل جامعه‌ی ما این است که متدولوژی وجود ندارد. آخر دهه‌ی ۳۰ و اوایل دهه‌ی ۴۰ در ایران بوردا و ژورنال آمد. خیلی تازه بود. وسط بوردا و ژورنال یک الگویی بود. این الگو اسمش متد گراوین بود. متد گراوین به خیاطی ایران سمت داد. این متد، متد کیفی‌ای بود. به انسان یاد می‌داد که سایز خودت را محترم بشناس. تو اندازه‌ای داری و نمی‌خواهی برای خودت گونی و کیسه بدوزی. به سایز خودت بها بده؛ لذا متر آمد. به سایز بها داده شد. وجه بعدی متد گراوین، برش است. در ایران آن موقع دم قیچی یعنی پرت پارچه خیلی زیاد بود. خانم خانه دار می‌خواست برش بدهد یک لحظه قیچی می‌رفت و پارچه را می‌شکافت. عصبانی می‌شد و کل پارچه را قیچی قیچی می‌کرد و از خیاطی هم منصرف می‌شد. متد گراوین می‌گفت به سایز خودت بها بده، بعداً برش بزن. اینجا بود که در خانه‌ها هم صابون خیاطی به کار آمد. بعد از برش، بحث تلورانس مطرح بود. برش که می‌زنی ۳ - ۴ سانت از هر طرف در پُرو اول تلورانس و جای بازی قرار بده. مرحله‌ی چهارم ساسون بود. مرحله‌ی پنجم کوک زدن و دوختن. این شد متد گراوین. این متد خیلی از خانمهای ایرانی را که سواد نداشتند خیاط کرد و در همه‌ی محله‌ها خیاط خانگی درست شد. متد الزاماً محیرالعقول نیست. در ورزش هم متدی هست که وقتی طبیعت سرد و یخ زده

است، ورزشکار را در سالن می‌آورند؛ ۱۶ جلسه با او کار می‌کنند؛ این متد هم متد خیلی کیفی ایست. ورزشکار در آن سالن گرم، هم زمان با فعل و انفعال نباتات در زیر زمین به تحرک وادار می‌شود. وقتی که بهار می‌شود به نسبتی که طبیعت شاداب است، ورزشکار هم شاداب است. در ایران ما الان برعکس است؛ دم مسابقه بدنسازی می‌کنند و فشار وارد می‌آورند. اما متد درست این است که در دورانی که تحرک نیست و تعطیل است ورزشکار را به بدنسازی می‌برند. مخلص حرف اینکه متد خیلی مهم است.

شکست /حد؛ یک بزنگاه تاریخی، اعتقادی، استراتژیک

بحران چناوجهی پس از شکست؛ یک نمونه

تدبیر و رهنمونی /حد؛ یک متد

گزاره چه گزاره ایست؟ شکست مسلمانان در جنگ احد. شکست مسلمانان با دنیایی از ادعا، انگاره، رویا و غرور. این شکست یک بزنگاه تاریخی، اعتقادی و استراتژیک شد. چرا؟

شکست احد؛ یک بزنگاه تاریخی، اعتقادی، استراتژیک

• شکستی پس از یک ظفر مشعشع

• ناکامی یک تدبیر نظامی

• شیرازه پاشی وحدت تشکیلاتی

• ناکارایی مشورت

• غنیمت‌گرایی

• گریز از میدان

• زخم‌ها و آسیب‌های کارآ

• ضربه به یک باور ذهنی

• شوک اعتقادی

• درست یک سال قبل از جنگ احد که در شوال سوم هجری رخ داد، مسلمانان به رهبری استراتژیک و نظامی پیامبر به یک پیروزی شگرف رسیدند: پیروزی بدر. در این جنگ جناح مقابل تار و مار شد. شکست احد درست یک سال بعد از پیروزی مشعشع بدر اتفاق افتاد. برای مسلمانان افت تاریخی بود که بعد از آن پیروزی، به این شکست تن دادند.



- در احد یک تدبیر نظامی هم دچار شکست اساسی شد. استراتژی پیامبر این بود که با توجه به اینکه سپاه مقابل تا پشت دیوار مدینه پیش آمده ما در مدینه بمانیم؛ چرا؟ با محل آشنا هستیم و کوچه پس کوچه‌ها را می‌شناسیم. از دیوارها و حصارها به عنوان سنگر می‌توانیم استفاده کنیم، از بام و برزن زنها و کودکان می‌توانند سنگ بریزند و هم دسترسی به آذوقه سریع‌تر است، تیمارداری زخمی‌ها سهل‌تر است؛ این استراتژی خیلی عقلی بود. ولی یک طیف بودند که آن‌ها نظر دیگری داشته‌اند. به نظر آن‌ها عمل شد و تدبیر نظامی ناشی از نظر آن‌ها که به خروج از شهر رای می‌داد، شکست خورد.
- در این میانه، شیرازه‌ی وحدت تشکیلاتی نیز از هم پاشید. ابتدای کار پیامبر هزار رزمنده داشت که ۳۰۰ تن از آن‌ها با وسوسه‌های عبدالله بن عبید از عرصه خارج شدند. در میان ۷۰۰ نفر باقیمانده هم دو طایفه متزلزل شدند البته بعد تزلزل‌شان رفع شد. وسط جنگ هم همان ۷۰۰ نفر باقیمانده به سه قسمت تقسیم شدند؛ یک قسمت فراری، یک قسمت مجروح و یک قسمت هم حیران و سرگردان در صحنه. و پیامبر هم به طور طبیعی اتوریتیه‌ی تشکیلاتی به مانند بدر نداشت.
- طیفی از جوانان چنین مشورت دادند که اگر در شهر خودمان بایستیم افت است. دشمن پشت دیوار است، ما هم بیرون از شهر برویم. چند تن از افرادی که هم نظامی بودند و هم مجرب به پیامبر گفتند مشورت این‌ها ناپختگی است. اما چون رای گیری دموکراتیک به عمل آمد و اکثریت نظر جوانان را پذیرفتند که بیرون برویم پیامبر هم همین رای را پذیرفت. آن مشورت هزینه در بر داشت و موجب ناکامی شد.
- وسط جنگ بخش مهمی از ۵۰ تیرانداز کیفی که برای نگهداری تنگه‌ی استراتژیک گمارده شده بودند، به قصد غنیمت تپه‌ی استراتژیک را رها کردند و به سهم خود شرایط تهاجم مجدد دشمن و شکست را ایجاد کردند.
- در بی شکست برخی هم از میانه گریختند و گریز از میدان پیش آمد.
- در احد، زخم و آسیب‌های کارایی عیان شد. در این جنگ، جریان مقابل ۲۰ کشته داد اما سپاه محمد (ص) ۷۰ نفر؛ یعنی از هر ده نفر یکی شهید شد. حمزه که یک نیروی کیفی بود نیز جزء شهدا بود. در قرآن کلمه‌ای به کار رفته که کلمه‌ای پرمغز است؛ «فَرَح».
- قرح در لغت عرب یعنی زخم بی‌سابقه. در حقیقت سپاه محمد زخم بی‌سابقه‌ای دید.
- نوایمانان یک ضربه‌ی ذهنی هم به طور جدی دریافت کردند. وسط جنگ تصور کردند که محمد (ص) کشته شده است. مصعب نامی بود که به محمد نزدیک بود؛ او

گفت که محمد کشته شده است. وقتی این را گفت بخشی از سپاه مضمون برخورداران این بود که «محمد کشته شده، پروژه تمام شده و ما برای چه بجنگیم؟» این یک ضربه‌ی ایدئولوژیک و ضربه به باورها بود. آنس نامی پیدا شد و گفت «اگر محمد کشته شده، خدای محمد که کشته نشده. اعتبار پروژه‌ی ما به اعتبار محمد نبود». در هر حال لشکر از این حیث هم آسیب دید.

• به مسلمانان یک شوک اعتقادی نیز وارد شد. آن‌ها باورشان شده بود که در هر شرایطی از امدادهای ویژه‌ی خدا برخوردارند ولی این‌طور نبود و در احد امدادهای ویژه‌ی خدا مشمول حالشان نشد.

لذا بحران به یک بحران کاملاً چند وجهی تبدیل شد. بحران چند وجهی یک نمونه است و مشابهت جدی با وضعیت کنونی ما دارد:

بحران چندوجهی پس از شکست؛ یک نمونه

• بحران تشکیلاتی

• بحران فرماندهی

• بحران اعتقادی

• بحران باور - انگاره

• بحران روحی - روانی

• بحران تفرد

• بحران فلسفی

• بحران تعهد دورانی

• در احد یک بحران تشکیلاتی به وجود آمد. اگر تشکیلاتی که منسجم است، در آن شکاف و انشعاب به وجود بیاید، وسوسه در آن نفوذ کند و تفرد و تمرد هم پیدا شود از آن تشکیلات چیزی باقی نمی‌ماند.

• بحران فرماندهی هم متوجه خود پیامبر شد به خاطر اینکه امکان تحقق استراتژی مهیا نشد.

• در این میانه، بحران اعتقادی هم پیدا شد. ظنی به وجود آمد. واژه‌ای که در قرآن در آیات مربوطه به کار رفته «یظنون» است. «یظنون» فعل مضارع است. وضعیتی که ما خودمان هم الان دچارش هستیم: پیشروی شک و تردید مکرر در ذهن. یظنون به معنای

آب جاری و شک و تردیدی است که در ذهن جا باز می‌کند، رگ و ریشه پیدا می‌کند و انشعاب می‌یابد و نهایتاً مثل یک خوره کل ذهن را در بر می‌گیرد.

• از دل این بحران اعتقادی، یک چرخش اعتقادی هم ظاهر شد. بخشی در وسط متن به سنت پدران‌شان بازگشتند. همه‌ی آموزشی که از طریق وحی و پیامبر صورت گرفته بود و همه‌ی تحولی که به وجود آمده بود، زیر سوال رفت و آموزش‌ها تکه تکه پاره شد.

• بحران تفرد هم به وجود آمد. در یکی از آیات واژه «تصعدون» به کار رفته است که معنی زیبایی دارد؛ در میانه‌ی کار، راه خودتان را پیش گرفتید؛ خودتان را بالا کشیدید و به ندای پشت سر که می‌گفت برگردید هیچ توجهی نکردید. این همان تفردی است که جلسه‌ی اول صحبت شد که در جامعه‌ی ما هست به این معنا که هر کس برای خودش پروژه‌ای فردی تعریف کرده است؛ در احد هم بحران تفرد پیدا شد و هر کس خودش را داشت بالا می‌کشید.

• یک بحران فلسفی هم پیدا شد که ما برای چه کشته شویم؟ در این وانفسا، کشته شدگان که در کتاب لفظ شهید به معنی حاضر و ناظر و نه مُرده، برای‌شان به کار برده شده، مورد تشکیک قرار گرفتند.

• تعهد دورانی هم از میان رفت. وسط کار صحنه خالی شد، مثل حال جامعه‌ی ایران. زمین گذاردن بار دوران به این مفهوم است که ما به دوران کاری نداریم. بنا نداریم گرده زیر بار دوران ببریم و در آن مقطع بار را زمین گذاشتند. از ۱۰۰۰ نفر اولیه، ۳۰۰ نفر خارج شدند، از ۷۰۰ نفر باقی مانده یک سری مجروح شدند و ۷۰ نفر هم شهید. از باقیمانده‌ها یک ثلث فراری شدند و وقتی به منازل‌شان در مدینه بازگشتند، زن‌های‌شان راه‌شان نمی‌دادند و یا مسخره‌شان می‌کردند و می‌گفتند چرا صحنه را ترک کردید؟ ترجمان امروزینش این می‌شود که چرا بار دوران را زمین گذاشتید؟ چرا متن را خالی گذاشتید؟ چرا پروژه را پیش نبردید؟

\*\*\*

حال ما ببینیم خدا با این بحران چطور برخورد می‌کند. مستقل از اینکه مذهبی باشیم یا نباشیم، خدا را فعال ما پشاه بدانیم یا معمار بازنشسته، اهل کتاب باشیم یا نباشیم، ۶۰ آیه‌ی ۱۲۰ تا ۱۸۰ آل عمران را می‌توانیم به لحاظ پژوهشی بررسی کنیم.

تدبیر و ره‌نمونی خدا؛ یک متد

۶۰ آیه (۱۸۰ - ۱۲۰ آل عمران)؛ یک گزاره بس کیفی

آموزشی پایدار

فراعلمی

با کاربست مستمر

اگر این ۶۰ آیه را آنالیز کنیم، ۱۳۰ مضمون در آن وجود دارد. بخشی از آیات دو قلو و سه قلو هستند؛ چند مضمون در آنها وجود دارد. با بررسی آنها بینیم متد خدا چیست. تصور می‌کنم خدا یک مهندسی خروج از بحران به آسیب دیدگان ارائه می‌دهد. حال بینیم این مهندسی خروج چیست؟

پراکندگی مخاطبان آیات

مخاطب	تعداد	درصد
پیامبر	۷	۱۲
مومنان	۳۹	۶۶
مشترک	۱۳	۲۲
جمع	۵۹	۱۰۰

جدولی پیش روست که پراکندگی مخاطب‌های آیات ۱۸۰ - ۱۲۰ آل عمران را نشان می‌دهد. در این پراکندگی مخاطب مومنان بیش از ۵ برابر محمد (ص) که فرمانده بوده است، مورد خطاب خدا واقع شده‌اند که در روش‌شناسی بس مهم است. در این روش، خدا سوگلی پروری نمی‌کند و برای عنصری که برجسته‌تر است، پراتز ویژه باز نمی‌کند. پراتز حضرت محمد در حد خودش است: از ۶۰ آیه، ۷ آیه. این خیلی مهم است که ۳۳ آیه از ۶۰ آیه متوجه متن بحران است؛ متوجه آسیب دیدگان؛ مستهلک شدگان؛ شوک‌زدگان و باور از دست دادگان. و در یک کلام متوجه بحران‌زدگان است. این مساله خیلی مهم است و شاید ذهن ما به این مهم قد نکشد که بعد از بحران باید روی سخن با کسانی باشد که احتیاج به التیام دارند. و به نظر من تبیینی هم که می‌کند التیام بخش است. در این مجموعه آیات، پس مخاطب‌شناسی خیلی مهم است. در این جا، روی عمده‌ی سخن با فرمانده نیست؛ خدا تنها ۱۱ درصد آیات را متوجه به انسان تراز مکتب می‌کند و به طور عمده با متن مردم سخن می‌گوید. «با متن روی سخن باز کردن» چیزی که امروز در جامعه‌ی ما نیست؛ روشنفکر با خودش صحبت می‌کند؛ روشنفکر آنجایی که تحت فشار قرار می‌گیرد با حاکمیت صحبت می‌کند؛ روشنفکر وقتی بیش از پیش تحت فشار

قرار می‌گیرد با جامعه‌ی روشنفکر جهانی و حاکمیت آمریکا روی سخن باز می‌کند و شکوه می‌برد؛ در ایران ما توجه چه کسی معطوف به متن است؟! متن بحران زده را چه کسی در دستور کار قرار می‌دهد؟ کوچه و بازار، رانده‌ی تاکسی و جوان جوای کار را چه کسی مخاطب قرار می‌دهد و بحران‌شان را حل می‌کند؟ هیچکس. اما خدا به جای اینکه فرهیخته‌گزینی کند و بخواهد با محمد مساله را حل کند و بگوید اگر با محمد حل کنیم او خودش با توده مساله‌اش را حل می‌کند، با توده سخن می‌گوید: ۶۶ درصد برای توده مایه‌گذاری می‌کند. ۱۲ درصد آیات مختص حضرت محمد است و ۲۲ درصد نیز محمد و توده را به طور مشترک خطاب قرار می‌دهد. انرژی‌ای که خدا برای تبیین یک موضوع برای توده‌ی مردم صرف می‌کند خیلی بیشتر از انرژی است که روشنفکر صرف می‌کند. خدا خست به خرج نمی‌دهد و انرژی مصرف می‌کند؛ تبیین کارا به انرژی نیاز دارد.

حال به بررسی ۱۳۰ مضمون موجود در آیات جمع‌بندی احد می‌رسیم که خیلی کیفی است. در اینجا تفاوت روش خدا با روش ما روشن می‌شود. تفاوت خدا با ما تنها در جلال و جبروتش به معنای سنتی نیست؛ جلال و جبروت می‌بایست ما به ازاء نیز داشته باشد. جبروت به قد و قامت و ساین و سرشانه که نیست. به ردا و عبا هم که نیست؛ باید ما به ازاء داشته باشد. این ۶۰ آیه، ۱۳۰ مضمون را در خود جای می‌دهد که ۵۸ درصد آن یعنی نزدیک به دو سوم، از جنس تبیین است. یعنی بعد از شکست و در دوران بحران چند سر اختاپوسی، خدا دست به تبیین می‌زند. حال ما انسانها وقتی با شکست مواجه می‌شویم عمدتاً تبیین به کنار است و یک فرد یا یک هسته را روی صندلی بازجویی قرار می‌دهیم و همه‌ی ما به طور جمعی بازجو می‌شویم و آوار دوران را روی سرش خراب می‌کنیم ولی متد خدا این نیست؛ تبیین میکند، تبیینی در مواجهه با آسیب دیدگان، بحران‌زدگان، شوک‌زدگان. ۷۶ مورد از ۱۳۰ مضمون ماهیت تبیینی دارد که دارای بیانی تفصیلی است. اگر جدول فراوانی را مطابق (از بیشترین فراوانی به کمترین فراوانی) ترسیم کنیم، دومین مدار مختص بشارت است. خیلی اهمیت دارد؛ بعد از بحران و شکست، امیدبخشی و بشارت و در حقیقت افق شورانگیز ترسیم کردن که خود، معادل ۸ درصد از ۱۳۰ مضمون است. ۵ درصد از مضامین امر است؛ امر به مفهوم حاکمیتی آن نیست بلکه امر به مفهوم توصیه‌های ویژه و توصیه‌های کیفی. توصیه‌هایی که راهگشاست و انسان را از معبر خارج می‌کند. ۵ درصد بعدی هم «انذار» است؛ «نهی» نیز به همین مقدار که انذار و نهی هر دو ماهیت چه نباید کرد را دارند. اگر تبیین و بشارت و امر را «چه باید کرد»

تلقى کنیم، انذار و نهی وجوه «چه نباید کرد»ی است. ۶ مورد از ۱۳۰ مضمون نیز «یادآوری» است؛ فلاش بکی به گذشته است. یادآوری و تلنگر.

پراکندگی مضامین آیات

درصد	تعداد	مضامین آیات
۵۸	۷۶	تبیین
۸	۱۰	بشارت
۵	۷	امر
۵	۷	انذار
۵	۷	نهی
۵	۶	یادآوری
۴	۵	مذمت
۴	۵	پرسش
۵/۱	۲	دعوت
۵/۱	۲	دعوت - بشارت
۵/۱	۲	یادآوری - مذمت
۱	۱	یادآوری - تبیین
۱۰۰	۱۳۰	مجموع

خدا در تبیین مغز و دل را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ در بشارت پس‌پیشانی را؛ در امر حفره‌های استراتژیک مغز انسان را؛ در انذار و نهی، رادیکالیسم توخالی انسان را با چه نباید کرد پر می‌کند؛ و یادآوری هم وجه بعدی است. حال، در میانه کار به مذمت می‌رسد. خدا چند وجهی است و انسان را لالا کیش کیش و خوش خیال نمی‌کند؛ ۵ مورد از مضامین صد و سی‌گانه به مذمت اختصاص دارد. مذمت‌ها هم مثل برخوردهایی که ما با یکدیگر می‌کنیم (سرکوفت و سرکوب و تحقیر و ریز کردن یکدیگر) نیست. مذمت خدا در حقیقت شوک‌هایی است که به لشکر شکست خورده وارد می‌کند. خدا می‌گوید «چرا چرخش عقیدتی؟» بالاخره برای آموزش دوران نو وقت صرف شده؛ شما

پیام دوران جدید را گرفته و جذب کرده بودید و با سنت پدران خودتان مرز بستید، چرا وسط جنگ وقتی فکر کردید محمد کشته شد، چرخش عقیدتی پیدا کردید و زیر پروژه زدید؟ گفتید «محمد نیست پس پروژه تمام». خدا این چرخش عقیدتی را مذمت می‌کند؛ ترک متن را هم مذمت می‌کند. بالاخره این متن متعلق به انسان است. متن محل تغییر است نه حاشیه. چرا متن را ترک کردید؟ ترک متن و پشت کردن به عرصه و پروژه‌ی فردی پیش گرفتن و جنگ را ترک کردن، همگی مذمت‌هایی است که خدا مطرح می‌کند. خدا در این ۶۰ آیه ۵ پرسش اساسی - معادل ۴ درصد از مضامین - مطرح می‌کند. پرسشهای اساسی خدا، روشی است؛ چرا در جمع‌بندی خودتان فراقنی می‌کنید؟ در جمع‌بندی چرا خودتان را مبنا نمی‌گیرید؟ - پرسش‌ها خیلی کیفی است - یکی دیگر از پرسش‌ها این است که چرا وقتی شکست خوردید، وقتی در سه کنج قرار گرفتید، وقتی امکانات از دست دادید، فکر کردید که با مصیبت چه کنید؟ مصیبت یک پروسه است. مصیبت از زمانی به وجود می‌آید که فعل و انفعال منفی در درون ذهن و دل و پس‌پیشانی‌تان شکل گرفت. خدا در پی پرسش‌های استراتژیک و کیفی، سپس دعوت می‌کند. دعوت به چه؟ خیلی مهم است؛ به مدارا و شورا.

از ترکیب پراکندگی مضامین ۶۰ آیه نتیجه می‌گیریم که متدولوژی‌ای که خدا مطرح می‌کند، اصلش بر تبیین استوار است. حال ببینیم تبیین‌های خدا چیست؟

\*\*\*

### تبیین؛ شاه‌کلید خروج از بحران

- ضعف درون، زمینه‌ساز تزلزل و سستی است و به بحران می‌انجامد. بدین مفهوم که بحران کنونی شما محصول توان نیروی مقابل نیست. محصول عدم امداد خدا هم نیست بلکه محصول سبیری است که خودتان طی کردید؛ آموزشها ذاتی‌تان نشده بود. روی آموزشها نایستادید. طبیعتاً در ابتدا درون خودتان تزلزل پیدا کرد؛ این تزلزل در وجه بیرونی خود به ترک صحنه منجر شد و به بحران انجامید.
- علت شکست و ناکامی را در درون خود جستجو کنید. شکست خوردگان روی این تحلیل رفته بودند که خدا کمک نکرد. خدا در این آیات می‌گوید به سراغ خودتان بروید و علت شکست و ناکامی را در درون خود جستجو کنید.

- سنت‌های خدا در هستی و تاریخ، جاری و پایدار است. سنت در لغت یعنی راهی که کوبیده شده، راهی که زیاد طی شده است. سنت‌های خدا در هستی و تاریخ جاری و پایدارند و سعی کنید آن‌ها را شناسایی کنید.
- وعده‌های خدا در صورت لحاظ و رعایت قواعد، تحقق می‌یابد. خدا سفته و چک سفید به کسی نمی‌دهد. حمایت و امداد خدا مشروط به شروط است.
- پاداش، متناسب با ماهیت، صحت و صدق عمل است.
- چرخش عقیدتی و بازگشت اعتقادی برای انسان سبک و نازل است.
- خدای بی‌نیاز، از چرخش‌های عقیدتی شما زیان نمی‌بیند.
- درهماورد و رخ‌به‌رخی، هردوسو آسیب می‌بینند و مستهلک می‌شوند. این قدر آه و ناله نکنید. همچون الان جامعه‌ی ما. دانشجوی سال اول هم می‌گوید ما داریم هزینه می‌دهیم. موسسیدان هم از هزینه‌ها می‌نالند اما موجودات هستی هزینه داده‌اند که جهان به اینجا رسیده؛ اسب ترک تازه هزینه داده، زنبور که در چرخه‌ی تولید طبیعت فعال است هزینه داده و فقط انسان نیست که هزینه می‌دهد. اگر هستی سرِ پاست درست است بخش مهمتر آن حاصل ساز و کار خداست اما بخشی هم حاصل مشارکت هزینه پردازانه‌ی عناصر هستی است. در جوامع بشری هم همین‌طور. در سیر علم هم همین‌طور. فقط در سیر کار سیاسی و تشکیلاتی نیست که انسان‌ها هزینه می‌دهند؛ در کتاب «سیر علم» آمده است که در آلمان در ۲۰۰، ۲۵۰ سال پیش مخترعین و مکتشفین زیادی بوده‌اند که توسط جریانات مرتجع کشته شده و نعش‌شان را در رودخانه‌ها و زیر پل‌ها می‌انداخته‌اند. بشر برای علم هم هزینه داده است. در این آیات خدا می‌گوید خب هزینه دادید؛ در رخ به رخی و هماورد هزینه وجود دارد اما طرف مقابل‌تان هم هزینه داده و مستهلک شده است. آسیب فقط متوجه شما نیست و طرف مقابل‌تان هم آسیب دیده است.
- حضور در متن برای تحقق ایده‌ها - آرمان‌ها ضروری است. خدا خود عنصر متن است اگر عنصر حاشیه بود این خلقت با این ابعاد وجود نداشت. یک آب باریکه‌ای مشمول خلق می‌شد و خدا به همان آب باریکه بسنده می‌کرد. یک پیاده روی کوچکی با چهار خیابان دور و اطرافش؛ اگر خدا در حاشیه خلق می‌کرد دلیلی نداشت دست به خلق دم به دم بزند. خدا به انسان می‌گوید آمده‌ای در این متن بایستی. متن، محل فعالیت توست.



• «تداول» یک قاعده و اصل است. تداول به مفهوم چرخش دوران است. خدا می‌گوید این دوران چرخ خورده، چرخ خورده، چرخ خورده، قبل از شما به پدران تان رسیده و حال به شما. ما می‌خواهیم ببینیم شما این چرخ و فلک دوران را چطور می‌چرخانید و این تداول توسط شما چطور ادامه می‌یابد؟ در دورانی که ما بچه بودیم شهر بازی وجود نداشت. سر پل چرخ و فلک بود و در محلات هم چرخ و فلک می‌آوردند. سه ریال یا پنج ریال می‌گرفتند و بچه‌های محل از سر و کول هم بالا می‌رفتند. یک چرخ و فلکی‌ای را می‌دیدید که دو دور می‌گرداند بعد کنار می‌نشیند اما چرخ و فلکی‌ای هم بود که خستگی ناپذیر بود؛ می‌گرداند، می‌گرداند، می‌گرداند... از این گردش هم خودش به وجد می‌آمد و هم بچه‌ها و هم پدر و مادر بچه‌ها. در جامعه‌ای که ما در آن قرار گرفته‌ایم مثل جامعه‌ی شکست خورده‌ی بعد از احد، چرخ و فلکی‌ای در کار نیست؛ جایی نمی‌بینی که چرخ و فلکی بگردد و دینامیسمی وجود داشته باشد. خدا تاکید می‌کند که این دوره تاریخ به شما رسیده و آیا تصور می‌کنید بدون آزمون، بدون هزینه، بدون حضور در متن می‌شود این چرخ را پیش برد؟

• مایه‌گذاران، برترند. چرخ و فلک دوران را مایه‌گذاران پیش برده‌اند نه محافظه کاران. تفاوت مایه‌گذار با محافظه کار در این است که مایه‌گذار با پدیده‌های مقابل درگیر (درگیر الزاماً کُشتی گرفتن و مُچ خواباندن نیست) و وارد تعامل و چلنج می‌شود. مایه‌گذاران اهل اصطکاک‌اند و به همین دلیل برتری دارند.

• «مدارا»، روشی مسال‌ه‌حل‌کن و التیام‌آور است. از این مورد به بعد تبیین خدا بیشتر در دل سیر می‌کند. با همین‌ها مدارا کن و با آن‌ها خشن مباش. درست است عامل شکست بودند اما به آن‌ها سرکوفت نزن. لغتی که به کار می‌برد «لنت لِهَم» است. لنت لِهَم یعنی به آن‌ها لنت بده. به اندازه‌ی کافی استخوان در گلو‌ی‌شان است تو با آن‌ها آرام برخورد کن. آب کمپوتی به آن‌ها بده آرام بشوند. بعضی میوه‌ها دو وجه‌اند مثل لیمو و گلابی هم لنت می‌دهند و هم طراوتی دارند. خدا به پیغمبر می‌گوید گلابی باش، لیمو باش. به اندازه‌ی کافی این‌ها زیری و خشونت را تجربه کرده‌اند تو لنت لِهَم؛ با آن‌ها بنشین، پا شو، مدارا کن و التیام ببخش.

• «شورا»، چسب هم‌گرایی است. خدا در همین آیات، آیه‌ی تاریخی و مشهور «شاورهم فی الامر» را می‌آورد. این نکته مهم است که خدا می‌گوید با کسانی مشورت کن که به تو

مشورت منفی دادند؛ مشورتی دادند که منجر به شکست شد. مشکل اصلاحات در این ۸ سال، مشکل جمهوری اسلامی در این ۳۰ سال همین است. مشکل نیروهای روشنفکری هم همین است. می‌خواهند محور دوران باشند بدون اینکه با خودشان چسبی داشته باشند. چسب هم‌گرایی، چسب شورا است. اگر آقای طالقانی اول انقلاب روی شورا ایستاد روی یک مکتب نایستاد. واژه‌ای که به کار برد این بود که «ملت در شورا صاحب شخصیت می‌شوند». در شورا است که چسب وحدت و هم‌گرایی شکل می‌گیرد.

- مدار خود و مدار خدا را شناسایی کنید.
- محمد (ص) فانی است. تنها خدا پایدار است و اعتبار پروژه‌ی شما به خداست نه به محمد.
- حیات پس از مرگ، واقعی است و شهیدان صاحب جایگاه‌اند.

در حقیقت تبیین خدا در قبال شکستِ احد

پاسخی به ذهن مشوش و آشفته  
و التیامی بر دل ناآرام و ملتهب  
بحران‌زدگان است.

این پاسخ و التیام

پاسخی به ذهن است از طریق تاکید بر:

لحاظِ قانون

رعایتِ سنت

اصالت دادن بر مبنا

حضور در متن

التیامی است بر دل با تصریح بر:

استوار بودن

تکیه‌گاه کیفی اختیار کردن

مدارا - شورا

به فرجام اندیشیدن

✓ خدا در این ۶۰ آیه به خصوص در تبیینات خود که ۵۸ در صد از ۱۳۰ مضمون را در بر می‌گیرد سعی می‌کند اذهان آشفته و جامعه‌ی بعد از شکست را به قانون‌های مندرج

در هستی، سنت‌های هستی، اصالت مبنا (اصالت خودشان؛ از خودتان شروع کنید) و حضور در متن رهنمون سازد.

✓ بر دلشان هم التیامی می‌بخشد؛ به استواری دعوت‌شان می‌کند، با تکیه‌گاه معرفی کردن خودش (محمد تکیه‌گاه نیست؛ شخص تکیه‌گاه نیست بلکه خود هستی تکیه‌گاه است)، با مدارا و شورا به آن‌ها شخصیت می‌دهد و التیامی بر زخم‌های‌شان می‌گذارد و نهایتاً افقی را که از دست داده بودند به آن‌ها باز می‌گرداند. بالاخره سیری هست؛ صیرورتی هست؛ حسابی هست، کتابی هست، فرجامی هست.

این تبیین، تبیین کیفی و بس کارایی است.

بحث پیش‌اروی ما در جلسه‌ی بعد:

«متدلوزی تبیین رو به جلو» ست.

برای جلسه‌ی بعد دوستان می‌توانند از همین ۶۰ آیه نیز برای ارائه‌ی نقطه نظرات خود استفاده کنند. بحث ۶۰ آیه در این جلسه تمام نمی‌شود. بحث خروج از بحران را با توجه به وضعیت الان خودمان پی می‌گیریم. در جلسه‌ی قبل عنوان شد که بحران‌های ما چند وجهی است. این‌طور هم نیست که ما فقط مبتلا به بحران‌های چند وجهی شده باشیم. در فرازهای قبلی هم پدران و مادران ما دچار بحران‌های چند وجهی بوده‌اند البته نه دقیقاً مثل حالا. انسان‌های دیگر جهان هم دچار بحران‌های متعددی بوده‌اند. انسان‌های ۱۴۰۰ سال پیش هم همان‌طور که دیده شد دچار بحران‌های چند وجهی بوده‌اند. ویژگی انسان به خصوص انسان‌های تراز این است که به نسبتی که بحران‌های روبروی‌شان چند وجهی است و ویژگی حلزونی و اختاپوسی دارد، آن‌ها نیز با این بحران‌ها جدی‌تر و پیچیده‌تر و سازمان یافته‌تر برخورد می‌کنند. بالاخره انسان دارای ویژگی‌های بسیاری است. انسان هم سازمان یافته‌ترین موجود هستی است و هم سازمانده‌ترین موجود هستی. به همین دلیل انتظار می‌رود که مثل گودزیلاها و فیل‌های ماموت و بعضی از انسان‌ها با بحران‌ها سنگین و غیر دینامیک روبرو نشود. به نسبتی که بحران دینامیسیم دارد انسان حلال بحران هم دینامیسیم پیدا می‌کند. گاندی این دینامیسیم را بروز داد، ماندلا این دینامیسیم را بروز داد، مصدق در دهه‌ی بیست ایران این دینامیسیم را بروز داد، نسل ۳۹ - ۴۲ هم این دینامیسیم را بروز دادند. ما در این دوران امکانات بیشتری را نسبت به پیشینیان در اختیار داریم؛ امکانات نرم افزاری و امکان «خودمان». ما ۳۰، ۴۰ سال از قبلی‌ها جلوتریم. برای

جلسه‌ی بعد این‌طور غور کنیم که متدولوژی تبیین رو به جلو چیست؟ متدولوژی انسان‌های پیشین چه بوده است. و از این ۶۰ آیه چه متدولوژی در می‌آید. این کتاب باید به درد ما بخورد وگرنه این کتاب مثل باقی کتاب هاست. شاید کتاب‌های دیگر جدی‌تر به درد ما بخورند. علاوه بر این کتاب ما با کتاب باز هستی نیز روبرو هستیم، یک کتاب تاریخ هم داریم و یک کتاب هم خودمان. ما در این ۳۰ سال خودمان را از یاد بردیم؛ وزنمان را؛ قدرمان را؛ وزن مخصوصمان را. ما هم برای خودمان کسی هستیم. غرور مطرح نیست. بالاخره ما هم جزیی از این هستی هستیم و حقوقی داریم؛ مقابل این حقوق خیلی کوتاه آمده‌ایم. کوتاه آمدن فقط مقابل نظام مستقر نیست؛ مقابل هستی هم هست. هستی امکاناتی را به ما داده و ما آن‌ها را معطل گذاشته‌ایم. این چهار کتاب را باز کنیم؛ کتاب هستی، کتاب تاریخ، کتاب خودمان و یک کتاب هم که کتاب آخر است. ببینیم به چه اعتباری کتاب آخر است؛ چه دارد؟ اصلاً چیزی به ما می‌دهد؟ منبع پژوهش ما می‌تواند بشود؟ به ما متد و روش می‌دهد؟ چیزی از درونش بیرون می‌آید یا نه؟ پس با باز کردن چهار کتاب و تدقیق در آن، ما نیز می‌توانیم به خروج از بحران بیاندهشیم و به متدولوژی تبیین رو به جلو دست یابیم. در نشست آتی، دوستان داوطلب برای ارائه‌ی بحث نیز در پیشبرد مشارکت خواهند داشت. با سپاس از حضور و بذل توجه‌تان. شب خوش.